

ادبیات  
در  
فرهنگ  
اسلامی

شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
حسن انوشه  
پرتال جامع علوم انسانی

پس از تشکیل دولت اسلامی و گردآمدن ملت‌های گوناگون به زیر پرچم اسلام رفته‌رفته تمدن شکوهمندی شکل گرفت که آن را به نام تمدن اسلامی می‌شناسند. چندین ملت که از کران رود سند تا دامنه‌های کوه پیرنه پراکنده بودند در پدیدآوردن این تمدن و بارور کردن آن سهم داشتند. اما آیا صرف گردآمدن چندین ملت به زیر یک پرچم و احیاناً فرمان بردن آنها از دولتی واحد سبب زایش تمدنی تازه می‌شود؟

اگر چنین است پس چرا فی‌المثل امپراتوری عثمانی که روزگاری دراز کمابیش بیست ملت را زیر فرمان خود داشت نتوانست تمدنی پدید آورد که به نام آن امپراتوری آوازه یابد؟

اعراب مسلمان پس از آنکه از شبه جزیره عربستان پا بیرون گذاشتند در عراق، سوریه، ایران و مصر به ملت‌هایی برخوردند که دارای تمدن و فرهنگی پیشرفته بودند و در تمامی شاخه‌های علوم آن روزگار دستاوردهای بزرگی داشتند. اعراب در سرزمین‌های نو گشوده به همان فرمانروایی بسنده کردند و سررشته کارها را به دست کار به‌دستان پیشین وانهادند. آنها چندان پروای دین فرمان‌گزاران خود را نداشتند و نگران بهشت و دوزخ ایشان نبودند، بلکه گه‌گاه ای بسا ترجیح می‌دادند که آنها بر دین گذشته خود بمانند و در عوض به فرمانروایان خود جزیه بدهند و آنها نیز از راه گرفتن این جزیه‌ها زندگی را آسوده بگذرانند. کسانی که هنوز از شور ایمان سرشار بودند داوطلبانه به ثغور یا مرزهای سرزمین‌های اسلامی می‌رفتند و در کنار آنهایی که به بوی رسیدن به غنایم به سرحدات آمده بودند با کافران می‌جنگیدند و در آنجا یا کشته می‌شدند یا با دست پر از غنایمی که از کافران گرفته بودند به خانه‌های خود بازمی‌گشتند.

امویان که خود را رهبران سیاسی مردم می‌دانستند، در کار دین‌ورزی بر کسی سخت نمی‌گرفتند و همین آسان‌گیری سبب گردید که مسیحیان و یهودیان دمشق که در آن روزگار تختگاه خلافت بود بی‌آنکه پروایی از مسلمانان به دل راه دهند به اصول عقاید اسلامی بتازند و به راه و روش زندگی اعراب مسلمان بختند. در این شهر که تعصبات مسیحی نتوانسته بود همه سرزندگی و نشاط علمی آن را فرو پژمراند دانشمندانی بودند که می‌توانستند

در مباحثات و مناظرات با مسلمانان که هنوز تجربه‌ای در این زمینه نداشتند با بهره‌جویی از براهین فلسفه و منطق با آنها در پیچند و به آسانی مجابشان کنند. مسلمانان که روحیه دشمنی با تعصبات کهن را که با الهام از تعالیم قرآن بدان رسیده بودند با خود به سرزمین‌های نوگشوده نیز آوردند به روح تسامح و رواداری این سرزمین‌ها که در آستانه نابودی بود، جانی دوباره بخشیدند و به شهرهایی چون اسکندریه، دمشق، ادسا/الرها، نصیبین، حران و گندی شاپور که از دیرباز مراکز مهم علم و فرهنگ در خاورمیانه بودند روح علمی تازه‌ای دمیدند.

گفت‌وگویی آزاد میان مسلمانان و پیروان ادیان دیگر به سنتی بدل گردید که در دوره عباسیان نیز که خود را رهبران دینی مردم می‌دانستند و مدعی بودند که برای نجات دین و دنیای آنها آمده‌اند، پایدار ماند و سرزندگی خود را نگه داشت. خلفا و امرای فرمان‌گزار محلی یا شاهان مستقل در سراسر سرزمین‌های اسلامی بی‌نگریستن به قومیت و دین دانشمندان و آزاد گذاشتن آنها در بیان عقاید خود و حتی دادن پادشاهی فراوان به ایشان موجب رونق بازار حوزه‌های درس و پیدایی دانشمندان بزرگ از ماوراءالنهر تا اندلس گردیدند که برخی از آنها هنوز هم بر آسمان فرهنگ و تمدن بشری می‌درخشند. این دانشمندان بی‌هیچ بیمی نظرها و باورهای خود را بر زبان و کاغذ می‌آوردند و هر یک به اندازه دانشی که داشتند نزد بزرگان دولت در همه سرزمین‌های اسلامی معزز و محترم بودند. دانشمندان را از هر دست که بودند با هر دینی که می‌ورزیدند یا هر عقیده‌ای که داشتند در همه جا حرمت می‌نهادند و آنها نیز، مگر در مواردی اندک، بی‌آنکه یکدیگر را ناسزا گویند به گفت‌وگو می‌پرداختند و از راه استدلال به رد و قبول آرای یکدیگر می‌پرداختند.

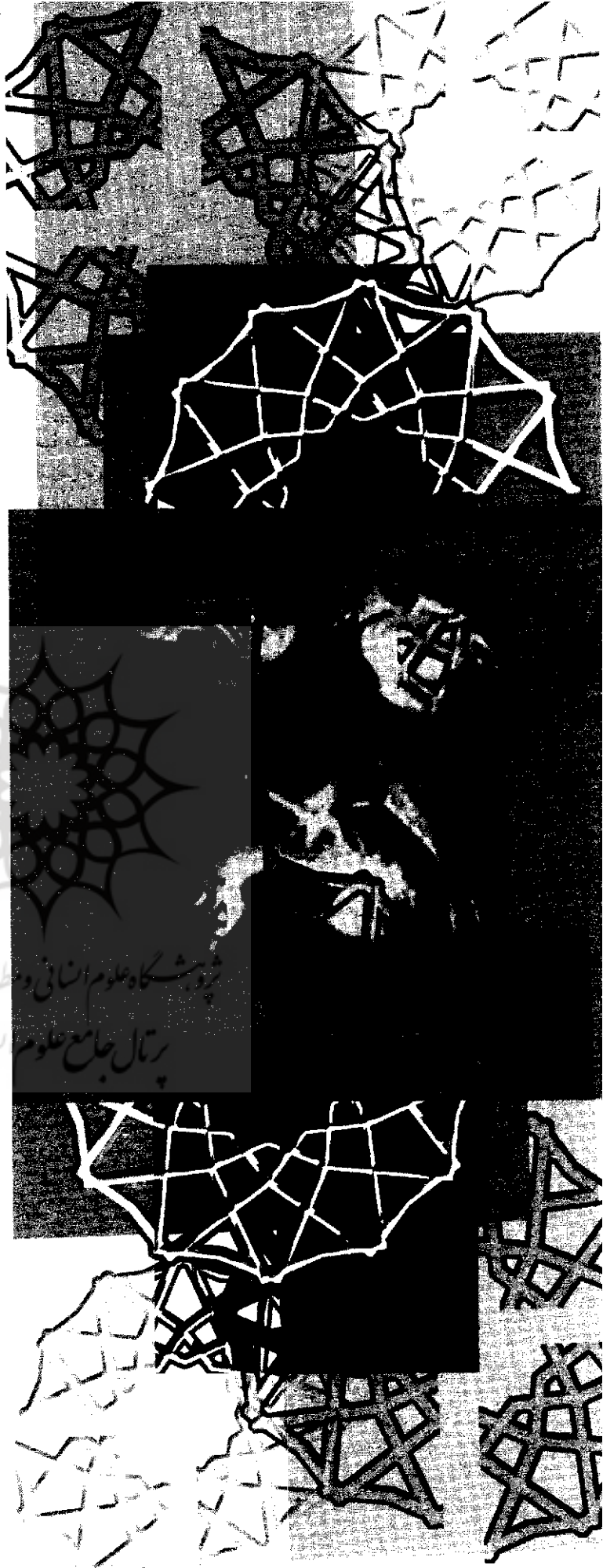
گویند هنگامی که منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ق) دریافت که پزشک او، جرجیس بن جبریل بن بختیشوع (م پس از ۱۵۲ق)، در اثر اقامت در بغداد بیمار شده، به وزیر خود ربیع حاجب (م ۱۵۶ق) بفرمود تا برای جرجیس شراب فراهم کند و چون ربیع از این کار سر باز زد خلیفه وی را ناسزا گفت و واداشت تا به دست خویش این کار را انجام دهد. هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳ق) چون برای

گزاردن حج رفت در کنار کعبه پزشک مسیحی خود جبریل بن بختیشوع (م ۱۸۵ق) را دعا گفت و در یکی از روزها که معتضد (۲۷۹-۲۸۹ق) دست در دست ثابت بن قره صابی (۲۲۱-۲۲۸ق) در باغ می‌گشت ناگهان دست از دست ثابت برداشت و چون ثابت با شگفتی پرسید که چرا خلیفه چنین کرده، معتضد پاسخ گفت: «کانت یدی فوق یدک و العلم یعلو و لایعلی»، یعنی «دستم بالای دست تو بود و برتری از آن دانش است و چیزی از آن برتر نیست».

یکی از بهترین نمونه‌های مباحثات علمی و رواداری عقاید دیگران گفت‌وگوی امام صادق (م ۱۴۸ق) با ابن ابی العوجاء (م ۱۵۵ق) از زندیقان بلند آوازه اوایل دوره اسلامی است. ابن ابی العوجاء که وجود خداوند را رد می‌کرد و می‌گفت که هر چیزی به اقتضای طبیعت خود پیدا شده است، رستاخیز و بهشت و دوزخ را انکار می‌کرد، احکام دین را بی‌اعتبار می‌دانست و حج‌گزاران را به ریشخند می‌گرفت، در بحث با مفضل بن عمر جعفری از یاران امام صادق (ع) از او پاسخهای تند و ناسزا شنید. چون سخنان مفضل را برای امام بازگفتند ایشان چنین پاسخ‌گویی را فراخور بحث علمی ندانستند و خود در چهار مجلس با متانت و خونسردی به خرده‌گیریهای ابن ابی العوجاء در کار دین پاسخ گفتند. با این همه ابن ابی العوجاء از کفر بازنگشت و چون رفته‌رفته کارش بالا گرفت و شاگردان و پیروانی یافت ابو جعفر محمدبن سلیمان، ولایت‌دار کوفه وی را از بصره به کوفه آورده در آنجا بکشت. گویند منصور عباسی چون از کشته شدن ابن ابی العوجاء آگاهی یافت بر ولایت‌دار خود خشم گرفت و او را از کار برکنار کرد.

کشته شدن دانشمندانی چون عبدالحمید کاتب (م ۱۳۲ق) و عبدا... بن مقفع (م ۱۴۲ق) صرفاً به دلایل سیاسی بوده نه به خاطر عقایدشان و نسبت دادن زندقه به عبدالله بن مقفع برای توجیه قتل وی بوده است نه علت آن.

از نشانه‌های وجود آزادی بیان و عقیده در سده‌های نخستین اسلامی پیدایی مذاهب و فرق گوناگون در جامعه اسلامی بوده است. هر چهار مذهب بزرگ سنی، یعنی حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی و نیز مذاهب صبریه و ظاهریه در این دوره پیدا شدند و پایه‌گذاران فقه این مذاهب، یعنی ابوحنیفه نعمان بن ثابت (م ۱۵۰ق) ابو عبدالله مالک بن انس (م ۱۷۶ق)، ابو عبدالله محمدبن ادریس شافعی (م ۲۰۴ق) و ابو عبدالله احمدبن حنبل (م ۲۴۱ق)، ابو جعفر محمدبن جریر طبری (م ۳۱۰ق) و



داودبن علی ظاهری (م ۲۷۰ق) در این دوره زندگی می‌کردند.

ابومحمد حسن بن موسی نوبختی از مشهورترین علمای علم کلان در سده سوم هجری (م ۳۱۰ق) از ۱۵۵ فرقه شیعه یاد می‌کند که تا روزگار او پیدا شده بودند. برخی از این فرقه‌ها، درست مانند احزاب امروزی، با گذشت روزگار، داعیه‌هایشان عوض می‌شد و از مواضع پیشین خود عدول می‌کردند و به سر مواضع تازه می‌رفتند. چون زمان می‌گذشت این فرقه یا در فرقه‌های بزرگ‌تر مستهلک می‌شدند یا رفته رفته چراغشان فرو می‌مرد.

خواجه که روزگاری دشمن خونی حضرت علی(ع) بودند و سرانجام اسباب شهادت وی را فراهم آوردند در روزگاری که پیشوایشان حمزه‌بن آذرک با هارون‌الرشید می‌جنگید دیگر از دشمنی با علی(ع) یادی نمی‌کردند و بعدها یکسره به انکار چنین دشمنی برخاستند و آن را نهمت مخالفانشان خواندند.

در این دوره بازار ردیه‌نویسی نیز بسیار گرم بوده است و پیروان مذاهب و معتقدان مکاتب در رد باورها و اندیشه‌های یکدیگر کتابها نوشتند. اندیشه ردیه‌نویسی از همان روزهای پس از فتوح به سر مسلمانان افتاد، اما در آن روزها هنوز آن توان را نداشتند که چنان که باید در برابر مخالفانشان در ایستند و به دعاویشان پاسخ گویند. آنان دریافته بودند که اگر هر چه زودتر ایمان خود را به عقل نیازایند ای بسا ناگزیر خواهند شد در برابر مخالفانشان سر تسلیم فرود آورند و رفته رفته همه دستاوردهای مادی و معنوی خود را از دست بدهند. آنها دو راه بیشتر نداشتند: یا می‌بایست همه کسانی را که با ایشان بر سر ایمانشان می‌ستیزیدند به دم تیغ سپارند یا به همان سلاحی که آنان داشتند آراسته گردند و آنگاه با سینه‌ای فراخ با آنها به بحث و مناظره پردازند. مسلمانان راه دوم را برگزیدند و کوشیدند تا با ترجمه آثار مسیحیان، یهودیان، صابیان و زردشتیان سلاحی را که آنها داشتند از دستشان بیرون کنند و با همان سلاح با ایشان درآویزند. آنها سه سده به ترجمه آثار علمی، ادبی و فلسفی ملتهای دیگر سرگرم بودند و آثار فراوانی را از زبان‌های سریانی، پهلوی، یونانی و سانسکریت به عربی که دیگر زبان علمی ملل اسلامی شده بود برگرداندند.

جنبش ترجمه از اواخر سده یکم آغاز گردید، در سده دوم رونق گرفت، در سده سوم با گشوده شدن بیت‌الحکمه در ۱۲۷ق به اوج خود رسید و در سده چهارم با همان قوت ادامه یافت. این بیت‌الحکمه را که کار اصلی آن

ترجمه آثار علمی و فلسفی یونانی به عربی بود، مأمون عباسی (۱۹۸ - ۲۱۸ق) بنیان کرده بود و یوحنا بن ماسویه را که پزشکی مسیحی بود بر آن ریاست داده بود. از قضا، نخستین مترجمان، ادیبانی جز اسلام می‌ورزیدند یا بعدها به دین اسلام درآمدند.

تسامح مسلمانان در حق ادیان دیگر سبب گردید که هم آنان که در مقام مخالفان و معارضان مسلمانان بودند به یاریشان بشتابند و آنها را در کار برگرداندن نوشته‌های خود و دیگران به عربی مساعدت نمایند. ابوسهل فضل نوبختی (م حدود ۲۰۰ق) کتابدار هارون‌الرشید و مترجم از زبان پهلوی، خود یا پدرش نوبخت که خاندان شیعی نوبختی فرزندان وی بودند نخست آیین زردشتی می‌ورزید؛ عبدالله بن مقفع نیز خود یا احتمالاً پدرش از آیین زردشتی به دین اسلام درآمد؛ ما سرجویه / ماسرجیس که در روزگار فرمانروایی مروان بن حکم (۶۴ - ۶۵ق) می‌زیست و کناش اهرن بن اعین را از سریانی به

## تسامح مسلمانان در حق ادیان دیگر سبب گردید که هم آنان که در مقام مخالفان و معارضان مسلمانان بودند به یاریشان بشتابند و آنها را در کار برگرداندن نوشته‌های خود و دیگران به عربی مساعدت نمایند

عربی برگرداند از یهودیان ایرانی بود در گندی شاپور خدمت می‌کرد. جرجیس بن بختیشوع که آثار پزشکی فراوانی را به زبان عربی برگرداند از مسیحیان ایران بود و پیش از رفتن به بغداد ریاست بیمارستان گندی شاپور را داشت. حنین بن اسحاق (م ۲۶۰ق) و پسرش اسحاق بن حنین (م ۲۹۸ق) مسیحی نسطوری بودند و یوحنا بن بطریق (م ۲۰۰ق) و عبدالملک بن ناعمه حمصی (م ۲۲۰ق) نیز از مسیحیت پیروی می‌کردند. ثابت بن قره (م ۲۸۸ق) که یکی از بزرگترین مترجمان از سریانی و یونانی به زبان عربی است از صائبیان حران بوده است.

احیاناً نخستین فیلسوفان و اندیشمندان مسلمان در خدمت کسانی دانش آموختند که دین اسلام نمی‌ورزیدند. درباره ابوالقاسم ایرانشهری که به نام نخستین فیلسوف

مسلمان آوازه دارد گفته‌اند که وی بر آرای یهود و نصاری چیرگی داشته و از مضامین تورات و انجیل باخبر بوده است. بی‌گمان این چیرگی را ابوالعباس بر اثر تماس با یهود و نصاری و شاگردی نزد آنها پیدا کرده بود. تنها دانشمندی که از او به نام فیلسوف مستقل یاد می‌کنند ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی (م میان سال‌های ۲۵۰ و ۲۶۰ق) است، اما چون وی در نوشته‌های خود کوشیده است به تأثیر از نو افلاطونیان

### مسلمانان پس از آنکه کار درس‌آموزی در خدمت استادان یهودی، مسیحی، صابئی و زردشتی را به پایان رساندند در مقام پاسخ‌گویی به آنها برآمدند و رفته‌رفته این پاسخ‌گویی و ردیه‌نویسی را در میان خود نیز به کار بردند

آرای افلاطون و ارسطو را با هم آشتی دهد و آنها را با هم تلفیق کند، می‌توان حدس زد که وی نیز، دست کم با واسطه، معلمی صابئی، یهود یا مسیحی داشته است. مسلمانان پس از آنکه کار درس‌آموزی در خدمت استادان یهودی، مسیحی، صابئی و زردشتی را به پایان رساندند در مقام پاسخ‌گویی به آنها برآمدند و رفته‌رفته این پاسخ‌گویی و ردیه‌نویسی را در میان خود نیز به کار بردند. ردیه‌نویسان مسلمان که گوششان از سفارشهایی چون «انظر الی ما قال و لاتنظر الی من قال» و «فضل العلم خیر من فضل العباده» پز بود در رد آرای مخالفانشان عین مطالب آنها را می‌آوردند و آنگاه آن را نقض می‌کردند. در این ردیه‌ها، مگر در محاجات میان شعرا که آن هم جدی گرفته نمی‌شد، به ویژگیهای شخصی صاحبان اندیشه و عقیده، به ویژه ضعفهای شخصی او اشاره‌های نمی‌کردند یا آنها را به لجن نمی‌کشیدند و از تهمت‌زدن و افترا بستن بسیار پرهیز می‌کردند. در کار دانش و پژوهش انصاف و ادب را رعایت می‌کردند و چشم وجدانشان را نمی‌بستند. یکی از بهترین نمونه‌های ردیه‌نویسی در میان مسلمانان «الشافی فی الامامه» و «ابطال حجج العامه» نوشته شریف مرتضی (م ۴۳۶ق) است که آن را در رد «المغنی فی الامامه» قاضی عبدالجبار معتزلی (م ۴۱۴ق)

نوشته است. شریف مرتضی با قاضی عبدالجبار کاری ندارد، نه «فاسد»ش می‌خواند نه «معلوم‌الحال»؛ نه بیمش می‌دهد، نه می‌کوشد عوام را بر او بشوراند، بلکه هر یک از سخنان قاضی عبدالجبار را با گفتن جمله «قال صاحب الکتاب» عیناً نقل می‌کند، آنگاه در مقام پاسخ‌گویی آن برمی‌آید.

از نمونه‌هایی دیگر امام فخر رازی (م ۶۰۶ق) از حکما و متکلمان بزرگ اسلام است. وی که به خاطر تشکیک و تردیدی که در دل خوانندگانش بیدار می‌کرد به امام المشککین آوازه دارد، با دقت و امانتی که به وسواس می‌زد به نقل گفته‌های مخالفان می‌پرداخت و در پی آن با بیانی شیوا به آنها پاسخ می‌گفت. امام فخر در نقل بی‌کم و کاست گفته‌های معتزله چندان وسواس نشان می‌داد که یاران اشعری او بر وی خرده می‌گرفتند که امام فخر آرای مخالفان را نقد مطرح می‌سازد و نسیه پاسخ می‌گوید.

گفتنی است بنا بر معروف نخستین کسی که در جامعه اسلامی کتابی در رد اسلام نوشته یوحنا دمشقی از کارگزاران مسیحی خلافت دمشق بود که کتاب او به دست مانده و به چاپ رسیده است. این یوحنا پسر سرگیوس نامی بود که در دستگاه دیوانی امویان خدمت می‌کرد و اداره مالی امپراتوری اموی در دست او بود. از تنودورس ابوقره (م ۲۱۱ق) نیز نوشته‌هایی باقی مانده که در مباحثه با مسلمانان است. بی‌گمان این مسیحیان در جامعه‌ای که در دست مسلمانان بود چندان امنیت داشتند که می‌توانستند با خاطری آسوده در رد آیین صاحبان قدرت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کردند، کتاب بنویسند.

در اوایل سده سوم هجری آدور فرنیخ فرخزادان که رئیس زردشتیان فارس بود در حضور مأمون عباسی با دادو - اورمزد نامی که به آیین اسلام درآمده و نامش را به وهب‌الله تغییر داده بود مناظره کرد. گزارش این مناظره در کتابچه‌ای به نام «گجستگ ابالیش» (ابالیش یا اباله تحریف نام وهب‌الله است) که احتمالاً از خود آدور فرنیخ است، باقی مانده و به دست ما رسیده است. زردشتی نو مسلمان در پرسشهایی به نتایج ثنویت می‌تازد و بر وجود اضداد در جهان، آتش‌پرستی، عذاب دوزخ، وضع و حال پیکرهای کافران پس از مرگ و کوستیک بستن خرده می‌گیرد. در این مناظره که به خواهش آدور فرنیخ یهودیان و مسیحیان نیز شرکت داشتند وی به همه پرسشهای دادو - اورمزد پاسخ گفت و خلیفه نیز با متانت به پاسخهای او گوش کرد.

نمونه دیگر از تسامح جامعه اسلامی رفتار با ابوبکر محمدبن زکریای رازی (م ۳۱۳ق)، فیلسوف و پزشک

نامدار ایرانی است. مسلمانان تنها خداوند و برخی نحله‌های فکری خداوند و قرآن را قدیم می‌دانستند. اما رازی شمار قدما را به پنج رساند و می‌گفت باری (خالق) نفس، ماده، زمان و مکان قدیم‌اند و مانند معتزله قرآن را آفریده خداوند می‌دانست. گذشته از این وی در کتابهایی چون فی «حیل المتنبین» که از آن به نام «مخاریق الانبیاء» نیز یاد می‌کنند و «فی الثبوت» که به نام «نقض الادیان» نیز آوازه دارد به مخالفت با عقیده به دین مرسل و پیامبران برخاست. وی می‌گفت چون همه انسانها دارای عقل و از این حیث با هم برابرند و نیازی به پیامبران نیست و آنها نمی‌توانند دارای برتری معنوی بر دیگر آدمیان باشند. مخالفان رازی از دو دیدگاه به او تاختند و آرای او را رد کردند: فیلسوفان از دیدگاه فلسفه و متکلمان از دیدگاه دین، چنان‌که همه فلاسفه و متکلمان مسلمان از بیرونی، ابوحاتم رازی، ناصر خسرو، فارابی و شهید بلخی دست کم فصولی از کتاب خود را به رد نظریات رازی درباره انکار ضرورت نبوت اختصاص داده‌اند و سرانجام آثاری که رازی در این زمینه نوشته بود رفته‌رفته فراموش گردید و از میان رفت و امروز نشانه‌هایی از آنها در دست نیست و جامعه اسلام هم از پی رازی نرفت، اما رازی گذشته از اینکه فیلسوفی با اندیشه‌های مستقل بود بزرگ‌ترین پزشک بالینی روزگارش نیز بود. رفتاری خوش و اخلاقی نیکو داشت و با بیمارانش مهربانی می‌کرد و به نرمی سخن می‌گفت. به سرپرستی دو بیمارستان بزرگ روزگارش یعنی بیمارستان ری و بیمارستان عضدی بغداد رسید و کسی متعرض شغل و جانش نگشت.

اگر نظریات رازی موجب سستی پایه‌های دین می‌گردید دانشمند دیگری همچون ابوالحسن عامری نیشابوری (م ۳۸۱ق) در کتابی چون «الاهلام بمناقب الاسلام» جانانه از دین جامعه‌اش دفاع می‌کرد و به اثبات برتری اسلام بر همه ادیان دیگر می‌پرداخت. در همان سالهایی که ابوالحسن عامری می‌زیست فیلسوف دیگری به نام ابوسلیمان منطقی (م ۳۸۰ق) زندگی می‌کرد که از مردم سیستان و از شاگردان یحیی بن عدی منطقی و ابو بشر متی بود. این ابو سلیمان که از خرده‌گیران اخوان‌الصفا بود و کوشش آنها را در آشتی دادن میان دین و فلسفه رد می‌کرد فیلسوفان و متکلمان را در خانه‌اش در بغداد یا در بازار کتاب‌فروشان که نزدیک دروازه بصره نهاده بود گرد می‌آورد و با آنها بر سر مسائل گوناگون عقلی و دینی بحث می‌کرد. این فیلسوفان از فرق، ادیان و ملیتهای گوناگون بودند و آزادانه درباره مسائل دینی و فلسفی چون و چرا می‌کردند و به رد و قبول آرای یکدیگر می‌پرداختند.

اصولاً مسلمانان درباره هر اندیشه‌ای که از سوی متفکران جامعه‌شان مطرح می‌گشت یا از بیرون وارد جامعه اسلامی می‌گردید به بحث و گفت‌وگو می‌پرداختند و درباره رد و قبول آن می‌اندیشیدند. تنها فیلسوفان نبودند که آرای یکدیگر را در ترازوی سنجش می‌نهادند، بلکه آرای خوارج، معتزله، زیدیه، اشاعره، شیعیان، سنیان از مکاتب گوناگون فقهی، اخباریان، اصولیان، اصحاب تناسخ، زنادقه، اهل منطقه، اهل قیاس، جبری باوران، غلات، صوفیه، قرامطه و باطنیان، مجسمه، مشبهه، کرامیان، مرجئه، مفوضه و صدها فرقه و نحله دیگر در این ترازو قرار می‌گرفتند و آرای آنها را نقد و بررسی می‌کردند. گاه حتی علمای یک مذهب نیز برخی آرای علمای خود را رد می‌کردند چنان‌که ابوالحسن محمدبن احمدبن داود قمی (م ۳۶۸ق) از محدثان و فقهای شیعه در کتاب «الرد علی ابن قولویه فی الصیام رأی»، ابوالقاسم جعفر بن محمد قولیه قمی (م ۳۶۹/۳۶۸ق) در کتاب «العدد فی شهر رمضان» را که می‌گفت ماه رمضان را باید به عدد محاسبه کرد نه با رؤیت ماه، رد کرد. گاهی نیز علمای اسلام به ردیه‌های مخالفانشان پاسخ می‌دادند و ردیه‌های آنها را رد می‌کردند.

نجاشی از ابوالحسن سوسنگردی روایت کرده است

### مسلمانان درباره هر اندیشه‌ای

که از سوی متفکران جامعه‌شان مطرح

می‌گشت یا از بیرون وارد جامعه اسلامی

می‌گردید به بحث و گفت‌وگو می‌پرداختند

و درباره رد و قبول آن می‌اندیشیدند

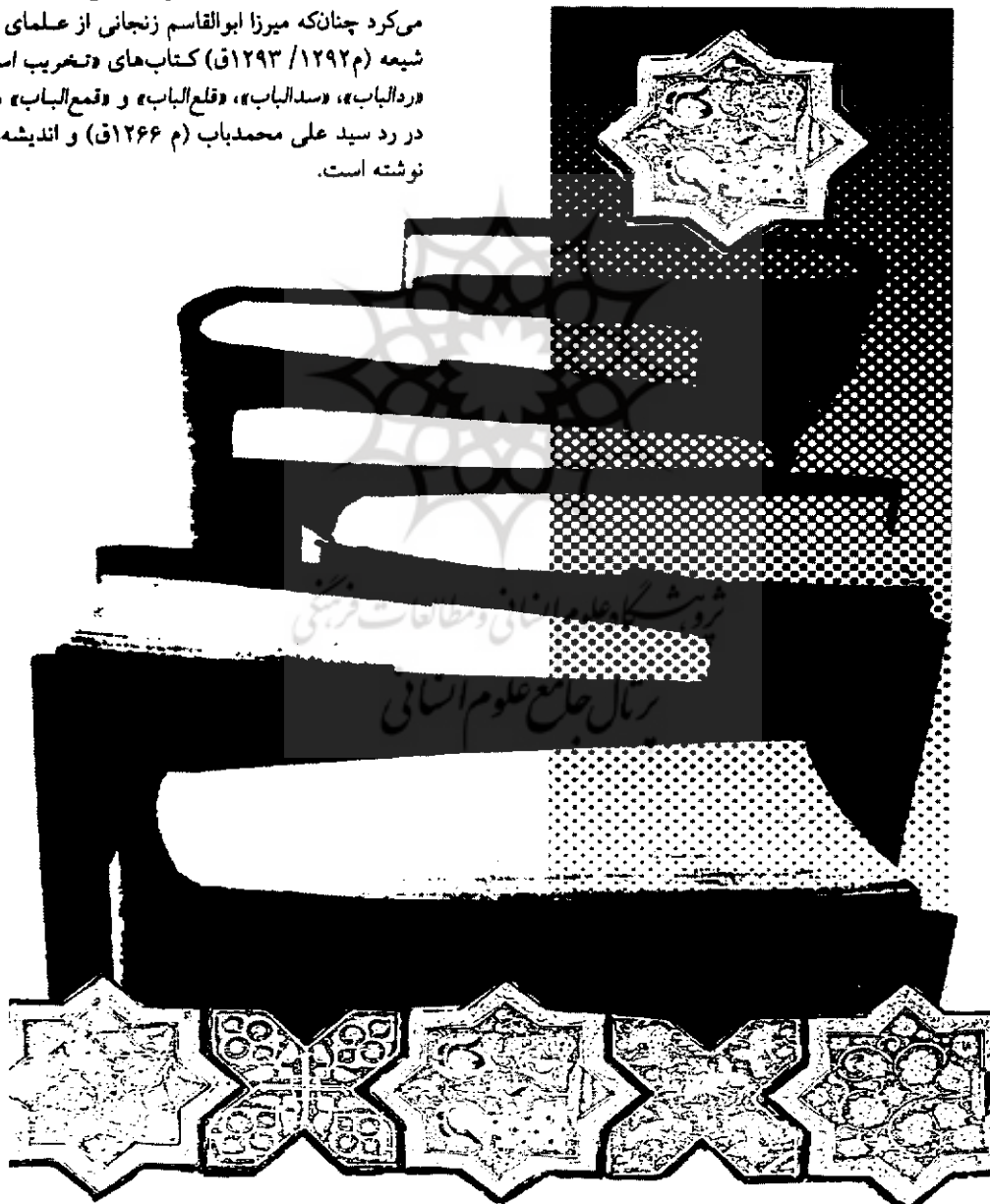
که می‌گفت: «پس از زیارت بارگاه امام رضا(ع) که توس به بلخ نزد ابوالقاسم بلخی رفتم و کتاب «الانصاف فی الامامه» ابن قبه رازی را به او نشان دادم، او کتابی به نام «المسترشد فی الامامه» در رد آن نوشت و آن را نقض کرد. پس آن نقض را نزد ابوالقاسم آوردم. وی بر آن به نام «نقض المستثبت» نوشت و چون به ری بازگشتم ابن قبه از دنیا رفته بود.»

ای بسا عالمی موضوعی را که رد می‌کرد از یکی

علی اصحاب المنزلة بین المنزلتین فی الوعید»، «الرد علی اهل التمجیز»، «الرد علی اهل المنطق»، «الرد علی ثابت بن قره»، «الرد علی فرق الشیعه ما خلا الامامیه»، «الرد علی الفلاد»، «الرد علی المجسمه»، «الرد علی من قال بالرؤیة الباری»، «الرد علی المنجمین»، «الرد علی الواقفه»، «الرد علی یحیی بن الافصح فی الامامه»، «التقض»، «علی ابن الهذیل فی المعرفه و التقض فی جمفرین حرب فی الامامه» نوشته بود.

که گاه عالمی اندیشه‌ای را که در جامعه مطرح می‌شد با خطر آن جامعه را تهدید می‌کرد بیش از یک بار نقض می‌کرد چنانکه میرزا ابوالقاسم زنجانی از علمای متأخر شیعه (م ۱۲۹۲/۱۲۹۳ق) کتاب‌های «تخریب اسباب»، «ردالباب»، «سدالباب»، «قلعالباب» و «قمعالباب» همه را در رد سید علی محمدباب (م ۱۲۶۶ق) و اندیشه‌های او نوشته است.

بیشتر بوده است چنانکه ابوالحسن علی بن محمدبن عباس بن فسانجس، شاعر، ادیب و نسب‌شناس ایرانی در سده پنجم هجری کتاب‌هایی به نام «الرد علی اهل المنجمین»، «الرد علی اهل المنطق»، «الرد علی الفلاسفه» و «الرد علی العروض» داشته و ابومحمد حسن بن موسی نوبختی کتاب‌هایی به نام «الرد علی ابی علی الجبائی فی رده علی المنجمین»، «الرد علی ابی هذیل العلاف فی ان نعیم اهل الجنة منقطع»، «الرد علی اصحاب التناسخ»، «الرد



در مواردی کتابی را که دانشمندی در رد کتاب یا آرای دانشمندی دیگر نوشته بود عالم سومی نقض می‌کرد. مثلاً کتاب «ابطال نهج الباطل» و «اممال كشف العاطل» فضل الله بن روزبهان خنجی، معروف به خواجه ملا (م پس از ۹۲۱ق رد بر «نهج الحق»، «كشف الصدق» علامه حلی (م ۷۲۶ق) است، اما قاضی نورالله شوشتری (م ۱۰۱۹ق) کتابی به نام «احقاق الحق» نوشته و کتاب فضل الله خنجی را نقض کرده است. گاه پیش می‌آمد که با نوشتن چندین کتاب حاشیه یا تقریظ کتابی را که در رد کتاب یا عقیده‌ای نوشته شده بود تقویت می‌کردند. مثلاً پس از آنکه محمدعباس جزایری لکنهویی (م ۱۳۰۶ق) کتاب «الجواهر المبقره فی الرد علی التحفة الاثنی عشریه» را در نقض کتاب «التحفة الاثنی عشریه» شاه عبدالعزیز دهلوی (م ۱۱۷۶ق) نوشت، سیدمحمد و سیدحسین پسران سیددلدار علی لکنهویی و نیز سیدابوالحسن پسرعم مؤلف تقریظ‌هایی بر آن نوشتند.

از رویدادهای بزرگ در تاریخ ردیه‌نویسی در فرهنگ اسلامی بازشدن پای مبلغان مسیحی در سرزمینهای اسلامی بوده است. این مبلغان که در نزد مسلمانان، به ویژه ایرانیان به پادری / فادری آوازه داشتند از همان آغاز کارشان در سرزمینهای اسلامی با واکنش شدید مسلمانان روبه‌رو شده و تا هنگامی که برای همیشه کشورهای اسلامی را ترک گفتند، مگر در مواردی اندک، تقریباً هیچ کاری از پیش نبردند و کمتر پیش آمد که مسلمانی را به کیش خود درآورند. حتی پیش آمد کرده که کسانی از آنها کیش خود را رها کرده به دین اسلام درآمدند چنان که یکی از کشیشان مسیحی که خود را علیقلی جدیدالاسلام می‌خواند در روزگار شاه سلطان حسین صفوی به آیین اسلام درآمد و کتابی به نام «سيف المؤمنین فی قتال المشرکین» در رد یهودیان و مسیحیان نوشت.

در اوایل سده شانزدهم میلادی / دهم هجری که آلبو کرک پرتغالی (م ۱۵۱۵م / ۹۲۱ق) بندر گوا را بر کران دریای عرب بنیاد کرد شمار فراوانی مبلغ مسیحی به هند آمدند که از آن جمله بودند فرانسوا گزایوه (۱۵۰۶ - ۱۵۵۲م) که در ۹۴۸ ق به گوا رسید و در ۱۰۲۷ ق در همان جا درگذشت. وی که به زبان فارسی آشنایی داشت سالهای دراز از زندگی خود را در دربار جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ق) و پسرش جهانگیر گذراند. اثر معروف و پرچشم‌زوم گزایوه به نام «آیین حق‌نما» که در دفاع از مسیحیت و رد اسلام نوشته شده سرآغاز ردیه‌نویسیهای دوسویه‌ای گردید که تا چندین سده ادامه یافت. وی این کتاب و کتاب دیگرش «وقایع حواریان دوازده‌گانه» را به

## ورود مبلغان مسیحی به سرزمینهای اسلامی و پراکندن کتابهای ضد اسلامی در میان مسلمانان، علمای مسلمان، به ویژه شیعیان را برانگیخت تا در مقام پاسخ‌گویی آنها برآیند و در کتابهایی باورهای دینی ایشان را نقض کنند

یاری عبدالستار پسر قاسم لاهوری به فارسی برگرداند و جلال‌الدین اکبر را نیز که پادشاهی آزاداندیش بود برانگیخت تا برخی کتابهای مسیحیان را که در دفاع از کیش آنها بود از زبانهای اروپایی به فارسی برگرداند.

کتاب فارسی دیگری به نام «انتخاب دین الهی» در دفاع از آیین مسیح در دست است که در سده هفدهم میلادی پدرگابریل نامی آن را نوشته است. در همین سده دو کتاب دیگر در دفاع از مسیحیت و رد اسلام به نام‌های «التعلیم المسیحی»، «تعلیم عیسوی» و «تعلیم المسیحی» نوشته شده است که اولی را کاردینال بلارمن و دومی را کشیشی به نام ریشلیو نوشته است.

ورود مبلغان مسیحی به سرزمینهای اسلامی و پراکندن کتابهای ضد اسلامی در میان مسلمانان، علمای مسلمان، به ویژه شیعیان را برانگیخت تا در مقام پاسخ‌گویی آنها برآیند و در کتابهایی باورهای دینی ایشان را نقض کنند. یکی از نخستین کسانی که بدین مهم پرداخت سیداحمدین زین‌العابدین علوی عاملی (م ۱۰۴۴ق) از نوادگان عبدالعالی کرکی و شاگرد و داماد میرداماد (م ۱۰۴۱ق) بود. وی سه کتاب به نامهای «مصلح صفا»، «اللوامع الربانیة فی رد الشبهات النصرانیة و صاعق الحرمان» در رد مسیحیت و یهودیت نوشت. احمد علوی در «مصلح صفا» که آن را در ۱۰۳۲ نوشته مطالب «آیین حق‌نما» را پاسخ گفته و با دلایلی استوار شبهات پدر گزایوه را رد کرده است. استواری دلایل «مصلح صفا» کشیشان کرملی را چندان از تأثیر آن نگران کرد که نسخه‌ای از آن را به رم فرستادند و در ۱۰۴۱ق / ۱۶۳۱م یکی از کشیشان فرانسیسی به نام فیلیپ گواداگنولی در کتابی آن را رد کرده و ردیه او در رم به چاپ رسیده است. از جمله اقدامات علمای شیعه در دفاع از دین خود و



مقابله با مبلغان مسیحی نشستن در مجالس بحث و گفت‌وگو با ایشان بود که بیشتر در اصفهان، تختگاه صفویان انجام می‌گرفت. در این انجمنها دانشمندان شیعه با فروتنی و برابر راه و رسم مناظره با کشیشان سخن می‌گفتند و سخنی که اهانتی به آنها باشد بر زبان نمی‌راندند. یکی از این دانشمندان ظهیرالدین تفرشی بود که پیشنهاد مسلمانان سرزمین مسیحی گرجستان بود و با عقاید دینی مسیحیان آشنایی فراوان داشت. وی که در زمان پادشاهی شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ق) و شاه سلیمان (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵ق) زندگی می‌کرد کتابی به نام «نصرة الحق» نوشته که گزارش مناظره او با مبلغان مسیحی، از جمله «پادری گبرائیل افرنجی» است. این گبرائیل که در اصفهان و تبریز به تبلیغ مسیحیت می‌پرداخت زبانهای فارسی و ترکی و عربی را خوب می‌دانست و با عقاید دینی مسلمانان آشنایی داشت. آمدن افغانها به ایران و سقوط بیژاری علمای شیعه را در ایران برانگیخت، اما علمای شیعه بی‌آنکه به خشم آیند دهها کتاب در نقض آرای او نوشتند و با متانت و شکیبایی شبهات وی را پاسخ گفتند.

در پاسخ‌گویی به هنری مارتین علمایی از هر دست از قبیله متشوع گرفته تا دولتمرد و صوفی شرکت کردند و هر یک با دیدگاه خاص خود به نقض شبهات وی پرداختند. از رویدادهای شنیدنی این دوره اینکه از جمله کسانی که با هنری مارتین مناظره کرد و دعاوی وی را پاسخ گفت مجتهدی شیرازی به نام محمد ابراهیم بن حسین حسینی بود. وی رساله‌ای به عربی در اثبات رسالت پیامبر(ص) نوشت، اما چون نتوانست اصفهان به دست آنها در ۱۱۳۵ق که موجب بروز هرج و مرج در ایران و دست‌اندازی روس و عثمانی به این کشور گردید از دامنه فعالیت مبلغان مسیحی در ایران کاست، اما همین که آقامحمدخان قاجار (م ۱۲۱۲ق) وحدت سیاسی را به ایران بازگرداند و این سرزمین بار دیگر روی آرامش دید، مبلغان نیز کارشان را از سر گرفتند.

یکی از پرشورترین این مبلغان کشیش جوانی به نام هنری مارتین (۱۷۸۱ - ۱۸۱۲م) بود که اقامت یک‌ساله‌اش در ایران وی را در میان علمای شیعه بلندآوازه ساخت. هنری مارتین که از پشتیبانی سرگور اوزلی (۱۷۷۰ - ۱۸۴۴م) سفیر انگلیس در ایران برخوردار بود، با وجود سفارشی‌هایی که به او کرده بود، در شیراز، اصفهان و تهران با علمای شیعه به مناظرات دینی پرداخت و بر ضد اسلام و به سود مسیحیت تبلیغ می‌کرد. وی کتابی به نام «میزان‌الحق» در اثبات حقایق دین مسیح و رد اسلام

نوشت و همین کتاب اهانت‌آمیز بود که دلایلی استوار آورد و هنری مارتین را قانع سازد، بیشتر کتاب‌هایی که علمای شیعه نوشتند در رد این شیخ محمد ابراهیم و دلایل سست اوست، نه نقض دعاوی هنری مارتین. از جمله کتابهایی که در رد هنری مارتین نوشته شد «اثبات نبوت» خاصه به فارسی نوشته میرزا عیسی قائم مقام (م ۱۲۴۸ق)، «مفتاح النبره» در یک مقدمه و پنج مفتاح تألیف آقامحمدرضا همدانی، ملقب به کوثر علیشاه (م ۱۲۴۷ق)، «حجة الاسلام فی رد میزان الحق» نوشته ملاعلی نوری (م ۱۲۴۶ق)، «سیف الامه» نوشته ملااحمد نراقی (م ۱۲۴۴ق) و رسالات محمد حسین خاتون آبادی، ملقب به سلطان‌العلماء (م ۱۳۲۳ق)، ملاعلی اکبر ازهای (م ۱۳۳۲ق)، میرزا ابوالقاسم قمی، معروف به میرزای قمی (م ۱۲۳۱ق) و زین‌الدین محمدحسین خوانساری ملقب به حسینعلی شاه (م ۱۲۳۴ق) را می‌توان یاد کرد.

محمدتقی بن محمد حسین کاشانی کتابی به نام «هدایة الجاهدین» نوشته و در آن به ایرادات هنری مارتین پاسخ گفته است. ملامحمد تقی تمامی ایرادات هفتگانه‌ای را که هنری مارتین بر اسلام وارد کرده بود در کتاب خود آورده سپس به همه آنها پاسخ گفته است. کاشانی ردیه خود را در ۱۳۰۵ق نوشته و در ۱۳۰۹ق در تهران به چاپ رسانده است.

در ۱۲۵۰ق کتابی به فارسی به نام «عبرة الناظرین» به قلم میرزا اسدالله فرزند عبدالغفار مازندرانی، متخلص به نادر در بصره نوشته شده که در رد کشیشی به نام والسن است و در ۱۲۸۵ق در تهران به چاپ رسیده است. در همین دوره کشیشی مسیحی از نسطوریان ارومیه که در کلیساها به تبلیغ دین مسیح می‌پرداخت به آیین اسلام درآمد و نام خود را به محمدصادق (م حدود ۱۳۳۰ق) برگردانید. وی که لقب فخرالاسلام داشت و پس از ۱۶ سال تحصیل در نجف به درجه اجتهاد رسید در ارومیه به منبر می‌رفت و امام جمعه و جماعت مردم گردید. فخرالاسلام چندین کتاب در حقانیت اسلام و رد مسیحیت نوشته که از آن شمارهاند «انیس الاعلام فی نصرة الاسلام» و «الرد علی انصاری» که در دو جلد به چاپ رسیده (تبریز ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵ق)، «بیان الحق و الصدق المطلق» در ده مجلد (تبریز ۱۳۲۴ق)، «رهان المسلمین» در رد مسیحیت و «تعجیزالمسیحیین» که در تأیید «برهان المسلمین» است (چاپ ۱۳۲۴ق)

در ۱۸۹۹ق که کتاب تیزدال مسیحی به نام «ینایع الاسلام» که در رد اسلام و اثبات دین مسیح بوده در لاهور به چاپ رسید، مسلمانان چندین ردیه بر آن نوشتند و به

ایرادات او پاسخ گفتند. «از امة الوسوس و الاوهام عن قدس ساحة الاسلام» تألیف حسین بن عبدعلی تبریزی، معروف به تونوچی (م ۱۳۶۰ق) که در ۱۳۵۱ق در تبریز به چاپ رسیده در پاسخ به کتاب تیزدال مسیحی است. «ازالة الاوهام» شیخ احمد شاهرودی (م حدود ۱۳۴ق) نیز در رد ینابیع الاسلام است. اما کتاب اخیر احتمالاً غیر از ینابیع الاسلامی است که تیزدال در لاهور چاپ کرده بود. در هند نیز کتابهایی در رد مسیحیت نوشته شده بود که از آن شمار است «کشف الاستار لکسر مفتاح الاسرار» و «نقض فقرات بعض القسیسن والاحبار» به قلم سید محمدهادی بن مهدی بن دلدار علی نقوی لکهنویی. افزون بر این، در هند پیروان مذاهب اسلامی نیز کتابهایی در رد باورهای یکسدیگر می‌نوشتند. در ۱۲۱۵ق که عبدالعزیز دهلوی (م ۱۲۳۹ق) «تحفه اثنی عشریه» را که کتابی در رد مذهب شیعه بود در کلکته به چاپ رساند، شیعیان چندین کتاب در رد او نوشتند که از آن شمارند «عبقات الانوار فی مناقب الائمة الاطهار» نوشته حامد حسین کنتوری (م ۱۳۰۶ق) که رد باب هفتم «تحفه اثنی عشریه» است، «بوارق الموبقه» تألیف سیدمحمدبن دلدار علی لکهنویی (م ۱۲۸۴ق) که نیز در رد باب هفتم کتاب عبدالعزیز دهلوی است، «نزهة اثنی عشریه» نوشته میرمحمد کشمیری دهلوی، متخلق به کامل و ملقب به علامه (م ۱۲۳۵ق)، «حسام الاسلام» و «سهام الملام»، «الصوارم الالهیات و احیاء السنه» و «امانة البدعة» نوشته دلدار علی نقوی لکهنویی (م ۱۲۳۵ق) که الوی در رد باب ششم (در نبوت)، دومی در رد باب پنجم (در الاهیات و توحید) و سومی در رد مبثعماد و رجعت «تحفه اثنی عشریه» است، «تقلید المکائد و تشیید المطاعن» محمدقلی کنتوری و «جواهرالعبریة» محمد عباس جزایری لکهنویی (م ۱۳۰۶ق) از آغاز سده پنجم که صلیبیان اروپایی به سرزمینهای اسلامی دست‌اندازی کردند تا سده‌های اخیر که سرزمینهای اسلامی بار دیگر در معرض تهاجم اروپاییان قرار گرفت و بسیاری از کشورهای مسلمان به تصرف دول استعماری اروپا درآمدند، هزاران کتاب در رد آیین مسیح نوشته شده، اما در هیچ یک از آنها مسلمانان در پی اهانت به باورهای مسیحی برنیامدند و چون در وضع دفاعی بودند بیشتر می‌کوشیدند تا حقانیت دیانت خود را ثابت کنند نه اینکه در پی انکار دیانت دیگران برآیند، اما جلو افتادن اروپاییان از مسلمانان و استیلای آنها بر سرزمینهای اسلامی سبب گردید که آنها دیگر اعتنایی به کتابهایی که مسلمانان در رد باورهای دینی و فلسفی آنها می‌نویسند نکنند. از این گذشته در

میان خود مسلمانان نیز چراغ همسخنی فرو مرده است و تعصبات و شایبه‌های سیاست روز سبب شده که همسخنی به تنهاگویی مبدل گردد.

مسلمانان در دوره شکوفایی تمدن اسلام با نقد آرای خودی و بیگانه به گستره دانشهایی که در جوامع‌شان رواج داشته می‌افزودند و دریچه‌های تازه‌ای به روی دنیایی که در آن زندگی می‌کردند می‌گشودند اما همین که پای تعصب در میان آمد نه تنها دریچه‌ای بازنگردید، بلکه دریچه‌های گشوده نیز بسته شد.

#### پی‌نوشت:

\* این مقاله ممّتع از نقد نامه کتاب ویژه‌نامه پنجمین هفته کتاب جمهوری اسلامی ایران، پاییز ۱۳۷۶ نقل شده است.

